

یک دوست پفی



دم‌قرمز چشم گذاشت و تا ده شمرد. داد زد: «پیام؟»
 پف‌پف‌ماهی گفت: «نه. تا بیست بشمار.»
 دم‌قرمز بیست تا شمرد. پف‌پف دوباره گفت: «تا سی بشمار.»
 دم‌قرمز لجش گرفت. داد زد: «زودتر.»
 بعد تا سی شمرد. پف‌پف گفت: «بیا.»
 دم‌قرمز جستی زد و پف‌پف را پیدا کرد. نوبت پف‌پف شد که چشم بگذارد.
 دم‌قرمز قایم شد. پف‌پف، پت و پت شنا کرد. لک و لک رفت. باز هم رفت.
 کمی گذشت، باز هم گذشت.
 دم‌قرمز گفت: «چرا نمی‌آید؟»
 سرش را از پشت سنگ‌ها بیرون آورد. پف‌پف داشت دنبالش می‌گشت.
 دم‌قرمز آرام خندید و گفت: «نمی‌تواند پیدایم کند.»
 بچه‌ماهی‌ها آن طرف، تند و سریع، دنبال هم شنا می‌کردند. پف‌پف دور بود.



دم‌قرمز کم‌کم حوصله‌اش سر رفت. با خودش گفت: «چقدر کند شنا می‌کند!»

بعد از پشت سنگ‌ها بیرون آمد و گفت: «من دیگه بازی نمی‌کنم» و رفت. **پف‌پف** از دور نگاهش کرد و آرام گفت: «هیچ‌کس دوست ندارد با یک ماهی پُفی * بازی کند.»

دم‌قرمز با ماهی‌های دیگر حباب بازی می‌کرد. **پف‌پف** خواست برود، که یک‌هو دید یک **خروس‌ماهی** همه‌ی حباب‌ها را خورد و راه **دم‌قرمز** را بست.

ماهی‌ها تندتند شنا کردند و دور شدند. **پف‌پف** داد زد: «آهای، با دوستم چه کار داری؟» **خروس‌ماهی** نگاهش نکرد. **پف‌پف** دوباره داد زد: «دوستم را اذیت نکن!»

خروس‌ماهی به **دم‌قرمز** نزدیک‌تر شد که یک‌دفعه اتفاقی افتاد. **پُف‌پُف** قلپ‌قلپ آب خورد و بزرگ شد. هورت‌هورت آب خورد و بزرگ‌تر شد. از یک بادکنک گنده هم بزرگ‌تر شد. **خروس‌ماهی** که پیشش کوچولو شده بود، از ترس فرار کرد.

دم‌قرمز نزدیک آمد. **پف‌پف** دهانش را باز کرد و کم‌باد شد. **دم‌قرمز** گفت: «چطوری این کار را کردی؟ چه ماهی شجاعی هستی!» **پف‌پف** باله‌هایش را تکان داد. **دم‌قرمز** نزدیک‌تر آمد و گفت: «می‌آیی حباب بازی؟»

* ماهی پُفی یک نوع ماهی کوچک است که اگر مرغ ماهی‌خوار یا ماهی‌های بزرگ بخواهند او را شکار کنند، آن‌قدر هوا یا آب می‌خورد تا پف کند و دشمن نتواند او را بخورد. ماهی پُفی خیلی کند شنا می‌کند.

بیابا هم این قصه را گوش کنیم.



بچه‌ها می‌توانید در کلاس با همکاری معلم یک آبزیدان (اکواریوم) مقوایی درست کنید. هر کدام ماهی مورد علاقه‌تان را بسازید و در آبزیدان بگذارید. می‌توانید با ماهی‌هایتان نمایش اجرا کنید.